متفکر شہید

استاد مرتضیٰ مطہری

۶

زندگی جاوید

یا

حیاتِ اُخروی

مقدمہ ای بر

جہان بینی اسلامی

فهرست مطالب

مقدمه چاپ بیست و یکم

کتاب **مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی** که شامل شش مجلد می‌باشد آخرین اثر قلمی شهید آیت‌الله مطهری است. این کتاب در واقع یک دوره اصول عقاید اسلامی است و مطالعه آن برای عارف و عامی سودمند و فرح‌زاست. در اصل، این کتاب شامل هفت مجلد بوده که استاد شهید فرصت نگارش جلد ششم آن یعنی **امامت و رهبری** را پیدا نکردند و به دست منافقان کوردل به شهادت رسیدند و البته مباحث «امامت» آن شهید در انجمن اسلامی پزشکان پس از شهادت آن بزرگمرد علم و ایمان و مجاهدت، با نوشته‌ای از آن شهید در این باب به عنوان پیشگفتار، به صورت مستقل تحت عنوان «امامت و رهبری» توسط «شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید مطهری» منتشر شد.

مجلدات کتاب **مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی** عبارتند از: انسان و ایمان، جهان‌بینی توحیدی، وحی و نبوت، انسان در قرآن، جامعه و تاریخ، زندگی جاوید یا حیات اخروی.

این مجموعه برای همه اقشار به ویژه دانشجویان و طلاب علوم دینی مفید و حاوی نکات بدیع و جالب توجه است. نثر روان و شیوای آن نیز به جاذبه این کتاب افزوده است، همچنان

که استحکام و اتقان مطالب کتاب که توسط یک اسلام شناس مسلّم به رشته تحریر در آمده است از امتیازات این کتاب است.

استقبال کم‌نظیر از این مجموعه ـ که تعداد چاپ آن بهترین گواه بر آن است ـ حاکی از آن است که امتیازات و ویژگیهای این کتاب برای مردم شریف ایران و سایر بلاد اسلامی حتی غیر اسلامی (از راه ترجمه آن) محسوس و ملموس است. چاپ اول آن به سال ۱۳۵۷ باز می‌گردد و از آن زمان تا کنون به شکل چند جلدی یا «مجموعه آثار ۲» بارها تجدید چاپ شده است.

مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی نظام هماهنگ تفکر اسلامی را به مطالعه‌کننده ارائه می‌دهد و قوّت فکر اسلامی را در قیاس با مکاتب بشری آشکار می‌سازد.

زندگی جاوید یا حیات اخروی که جلد ششم این مجموعه است، برای آنکه از ظاهری آراسته‌تر برخوردار باشد، از نظر علامت‌گذاری و غیره بازبینی و از نو حروفچینی شد و طرح جلد آن نیز تغییر کرد. امید است مورد پسند علاقه‌مندان آثار آن متفکر و فیلسوف و فقیه عالی‌مقام و آن حاصل عمر و پاره تن امام خمینی (ره) قرار گیرد.

تیر ۱۳۸۵ برابر با جمادی الثانی ۱۴۲۷

معاد از ارکان جهان‌بینی اسلامی

یکی از اصول جهان‌بینی اسلامی که از ارکان ایمانی و اعتقادی دین اسلام است، اصل ایمان به زندگی جاوید و حیات اخروی است. ایمان به عالم آخرت شرط مسلمانی است؛ یعنی اگر کسی این ایمان را از دست بدهد و انکار کند از زمرهٔ مسلمانان خارج است.

پیامبران الهی ـ بدون استثناء ـ پس از اصل توحید، مهمترین اصلی که مردم را به آن متذکر کرده‌اند و ایمان به آن را از مردم خواسته‌اند، همین اصل است که در اصطلاح متکلمان اسلامی به نام «اصل معاد» معروف شده است.

در قرآن کریم به صدها آیه برمی‌خوریم که به نحوی از انحاء دربارهٔ عالم پس از مرگ و روز قیامت و کیفیت حشر

اموات و میزان و حساب و ضبط اعمال و بهشت و جهنم و جاودانگی عالم آخرت و سایر مسائلی که به عالم پس از مرگ مربوط می‌شود بحث کرده است، ولی در دوازده آیه رسماً پس از ایمان به خدا از «ایمان به روز آخر» یاد کرده است.

قرآن کریم در مورد عالم قیامت تعبیرات مختلفی دارد و هر تعبیری بابی از معرفت است، یکی از آنها «اَلْیَوْمُ الْآخِر» است. قرآن کریم با این تعبیر خود دو نکته را برای ما یادآوری می‌کند:

الف. اینکه حیات انسان بلکه دورهٔ جهان، مجموعاً به دو دوره تقسیم می‌شود و هر دوره را به عنوان یک «روز» باید شناخت: یکی روز و دوره‌ای که اول و ابتداست و پایان می‌پذیرد (دورهٔ دنیا)، دیگر روز و دوره‌ای که آخِر است و پایان‌ناپذیر است (دورهٔ آخرت)، همچنان که در برخی تعبیرات دیگر قرآن، از حیات دنیوی به «اولیٰ» و از حیات اخروی به «آخرت» یاد شده است[1].

ب. دیگر اینکه هم‌اکنون که دورهٔ اول و نخستین حیات را طی می‌کنیم و به دورهٔ دوم و روز دوم نرسیده‌ایم و از ما پنهان است، سعادت ما در این روز و آن روز به این است که به آن دوره و آن روز «ایمان» پیدا کنیم. سعادت ما در این روز از آن جهت بسته به این ایمان است که ما را متوجه عکس‌العمل اعمال ما

---

۱. وَ اِنَّ لَنا لَلْآخِرَةَ وَ الْاُولیٰ (لیل / ۱۳)، وَ لَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْاُولیٰ (ضحی / ۴).

می‌کند و می‌فهمیم که اعمال و رفتار ما از کوچکترین اندیشه‌ها و گفتارها و کردارها و خُلق و خویها گرفته تا بزرگترین آنها مانند خود ما روز اول و روز آخر دارند. چنین نیست که در روز اول پایان یابند و معدوم گردند، بلکه باقی می‌مانند و در روزی دیگر به حساب آنها رسیدگی می‌شود. پس کوشش کنیم که خود را و اعمال و نیات خود را نیکو سازیم و از اندیشه‌ها و کارهای بد پرهیز نماییم و به این ترتیب همواره در راه نیکی و نیک‌خویی و نیک‌رفتاری گام برداریم. و اما سعادت ما در آن روز از آن جهت بسته به این ایمان است که ـ چنانکه بعداً خواهیم گفت ـ مایهٔ حیات سعادت‌آمیز یا شقاوت‌آلود انسان در آن جهان اعمال و رفتار او در این جهان است. این است که قرآن کریم ایمان به آخرت یا روز آخر را برای سعادت بشر یک امر حتمی و لازم می‌شمارد.

منبع و منشأ ایمان به حیات اخروی

منبع و منشأ ایمان به زندگی جاوید و حیات اخروی، قبل از هر چیز دیگر، وحی الهی است که وسیلهٔ پیامبران به بشر ابلاغ شده است.

بشر پس از آنکه خدا را شناخت و به صدق گفتار پیامبران ایمان آورد و دانست که آنچه به عنوان وحی ابلاغ می‌کنند واقعاً

از طرف خداست و تخلّف‌ناپذیر است، به روز قیامت و حـیات جاوید اخروی که همهٔ پیامبران ایمان به آن را مهمترین اصل پس از توحید معرفی کرده‌اند، ایمان پیدا مـی‌کند. از ایـن رو درجـهٔ ایمان هر فرد به حیات اخروی از طرفی بستگی دارد به درجـهٔ ایمان او به «اصل نبوت» و صدق گفتار پیامبران، و از طرف دیگر بستگی دارد به این‌که سطح معارف انسان تا چه حد بالا باشد و تصورش از امر معاد و عالم آخرت چه اندازه صحیح و معقول و خردپسند باشد و تصورات جاهلانه و عامیانه در آن راه نـیافته باشد.

البته علاوه بر راه وحی الهی که وسیلهٔ پیامبران به بشر ابلاغ شده است یک عده راههای دیگر ــ و لااقل قرائن و علائم دیگر ــ برای اعتقاد و ایمان به معاد وجود دارد که نتیجهٔ تلاشهای فکری و عقلی و علمی خود بشر است و حداقل، تأییدی برای صحت سخن پیامبران در امر معاد و عالم آخرت شـمرده مـی‌شود. آن راهها عبارتند از:

۱. راه شناخت خدا

۲. راه شناخت جهان

۳. راه شناخت روح و نفس انسان

ما فعلاً به این راهها که بحث در آنها مستلزم پیش کشـیدن یک سلسله بحثهای علمی و فلسفی است کاری نداریم و تنها از

طریق وحی و نبوت وارد مطلب می‌شویم؛ ولی نظر به اینکه در خود قرآن به این راهها تصریح یا اشاره شده است، ما در بخشی که بعداً تحت عنوان «استدلالهای قرآن دربارهٔ جهان دیگر» ذکر خواهیم کرد به این راههای سه‌گانه اشاره خواهیم کرد.

مسائلی که لازم است مورد بحث قرار گیرد تا آنکه مسئلهٔ زندگی جاوید و حیات اخروی از نظر اسلام روشن شود امور ذیل است:

- ماهیت مرگ
- زندگی پس از مرگ
- عالم برزخ
- قیامت کبریٰ
- رابطه و پیوستگی زندگی دنیا با زندگی پس از مرگ
- تجسم و جاویدانی اعمال و آثار و مکتسبات انسان
- وجوه مشترک و وجوه متفاوت زندگی این جهان و زندگی آن جهان
- استدلالهای قرآن دربارهٔ جهان دیگر

ماهیت مرگ

مرگ چیست؟ آیا مرگ نیستی و نابودی و فنا و انهدام است یا تحول و تطور و انتقال از جایی به جایی و از جهانی به جهانی؟

این پرسشی است که همواره برای بشر مطرح بوده و هست و هرکس مایل است پاسخ آن را مستقیماً بیابد و یا به پاسخی که داده شده ایمان و اعتقاد پیدا کند.

ما مسلمانان به حکم اینکه به قرآن کریم ایمان و اعتقاد داریم پاسخ این پرسش را از قرآن کریم می‌گیریم و به آنچه در این زمینه گفته است ایمان و اعتقاد داریم.

قرآن کریم پاسخ ویژه‌ای با تعبیر خاصی دربارهٔ ماهیت مرگ دارد. قرآن در این مورد کلمهٔ «توفّی» را به کار برده و مرگ را توفّی خوانده است.

توفّی و استیفاء هر دو از یک ماده‌اند (وفاء). هرگاه کسی چیزی را به کمال و تمام و بدون کم و کسر دریافت کند و به اصطلاح آن را استیفاء نماید، در زبان عربی کلمهٔ توفّی را به کار می‌برند. «تَوَفَّیْتُ الْمالَ» یعنی تمام مال را بدون کم و کسر دریافت کردم. در چهارده آیه از آیات قرآن کریم این تعبیر در مورد مرگ آمده است. از همهٔ آنها چنین استنباط می‌شود که مرگ از نظر قرآن تحویل گرفتن است؛ یعنی انسان در حین مرگ، به تمام شخصیت و واقعیتش در تحویل مأموران الهی قرار می‌گیرد و آنان انسان را دریافت می‌کنند. از این تعبیر قرآن مطالب زیر استنباط می‌شود:

الف. مرگْ نیستی و نابودی و فنا نیست، انتقال از عالمی به عالم دیگر و از نشئه‌ای به نشئهٔ دیگر است و حیات انسان به گونه‌ای دیگر ادامه می‌یابد.

ب. آنچه شخصیت واقعی انسان را تشکیل می‌دهد و «من» واقعی او محسوب می‌شود، بدن و جهازات بدنی و هرچه از توابع بدن به شمار می‌رود نیست، زیرا بدن و جهازات بدنی و توابع آنها به جایی تحویل نمی‌شوند و در همین جهان تدریجاً منهدم می‌گردند. آن چیزی که شخصیت واقعی ما را تشکیل می‌دهد و «من» واقعی ما محسوب می‌شود، همان است که در قرآن از آن به «نفس» و احیاناً به روح تعبیر شده است.

ج. روح یا نفس انسان که ملاک شخصیت واقـعی انسـان است و جاودانگی انسان به واسطهٔ جاودانگی اوست، از نظر مقام و مرتبهٔ وجودی در افقی مافوق افق ماده و مادیات قرار گرفته است. روح یا نفس، هرچند محصول تکامل جـوهری طـبیعت است، اما طبیعت در اثر تکامل جوهری که تبدیل به روح یا نفس می‌شود، افق وجـودی‌اش و مـرتبه و مـقام واقـعی‌اش عـوض می‌شود و در سطح بالاتری قرار می‌گیرد؛ یعنی از جنس عالمی دیگر می‌شود که عالم ماورای طبیعت است. با مـرگ، روح یـا نفس به نشئه‌ای که از سنخ و نشئهٔ روح است منتقل می‌شود و به تعبیر دیگر، هنگام مرگ، آن حقیقت مافوق مادی بـازستانده و تحویل گرفته می‌شود.

قرآن کریم در برخی آیات دیگر که دربارهٔ خـلقت انسـان بحث کرده و مربوط به معاد و حیات اخروی نیست، این مطلب را گوشزد کرده که در انسان حـقیقتی هست از جـنس و سـنخ ماورای جنس آب و گل. دربارهٔ آدم اول می‌گوید:

وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ روحی[1].

از روح خود در او دمیدم.

---

۱. حجر / ۲۹ و...

مسئلۀ روح و نفس و بقای روح پس از مرگ، از اُمّهات معارف اسلامی است. نیمی از معارف اصیل غیرقابل انکار اسلامی بر اصالت روح و استقلال آن از بدن و بقاء بعد الموت آن استوار است، همچنان که انسانیت و ارزشهای واقعی انسانی بر این حقیقت استوار است و بدون آن، همۀ آنها موهوم محض است.

تمام آیاتی که صریحاً زندگیِ بلافاصله پس از مرگ را بیان می‌کنند ـ که نمونه‌هایی از آنها را در اینجا آورده و می‌آوریم ـ دلیل است که قرآن روح را واقعیتی مستقل از بدن و باقی بعد از فنای بدن می‌داند.

برخی می‌پندارند که از نظر قرآن، روح و نفسی در کار نیست؛ انسان با مردن پایان می‌پذیرد؛ یعنی پس از مرگْ شعور و ادراک و سرور و رنجی در کار نیست تا آنگاه که قیامت کبری بپا شود و انسان حیات مجدد بیابد؛ تنها آنوقت است که انسان بار دیگر خود را و جهان را می‌یابد.

ولی آیاتی که صریحاً حیاتِ بلافاصله پس از مرگ را بیان می‌کند دلیل قاطعی است بر رد این نظریه.

این گروه می‌پندارند دلیل قائلین به روح، آیۀ کریمۀ «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أمْرِ رَبِّي»[1] است و می‌گویند در قرآن مکرر نام روح

---

۱. اسراء / ۸۵.

به‌میان آمده در حالی که مقصود چیز دیگر است؛ این آیـه نـیز همان معنی را طرح کرده که در آن آیات طرح شده است.

این گروه نمی‌دانند که دلیل قائلین به روح، این آیه نیست، در حدود بیست آیهٔ دیگر است. تازه این آیه به کمک آیات دیگری که ذکر روح در آن آیات آمده که برخی به صورت مطلق (روح) و بعضی به صورتهای مقیّد (روحنا، روح‌القدس، روحی، روحاً مِن أمرنا، و غیره) آمده است و از آن جمله در مورد انسان بـا تعبیر «وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ روحی» آمده است، نشان‌دهندهٔ این است که از نظر قرآن حقیقتی وجود دارد برتر از ملائکه و برتر از انسان به نام روح؛ ملائکه و انسانها واقعیت «امری» یعنی روح خویش را از فیض او به اذن پروردگار دارند؛ یعنی مجموع آیات روح بـه ضمیمهٔ آیهٔ «وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ روحی» که دربارهٔ انسان آمـده است نشان می‌دهد که روح انسان واقعیتی غیرمادی دارد[۱].

تنها قرآن نیست که اصالت روح را در آیات مـتعدد خـود تأیید کرده است، در حد تواتر در کتب حدیث و دعا و نهج‌البلاغه از جانب رسول اکرم و ائمهٔ اطهار این مطلب تأیید شـده است. حقیقت این است که انکار روح یک اندیشهٔ کثیف متعفّن غربی

۱. رجوع کنید به تفسیر المیزان (متن عربی)، ج ۱۳ / ص ۱۹۵ ذیل آیهٔ کریمهٔ «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أمْرِ رَبّی» و ج ۳ / ص ۲۷۰ ـ ۲۷۵ ذیل آیهٔ کریمهٔ «یَوْمَ یَقومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَـةُ صَفّـاً» (نبأ / ۳۸).

است که از حسی‌گرایی و مادیگرایی غربی سرچشمه می‌گیرد و متأسفانه دامنگیر برخی پیروان با حسن نیت قرآن هم شده است.

اکنون برای اینکه نمونه‌هایی از آیاتی که در آن آیات از مرگ به «توفّی» تعبیر شده است و در بعضی از آنها یک سلسله اعمال حیاتی به انسانها بلافاصله پس از مرگ نسبت داده شده (از قبیل مکالمه، آرزو، تقاضا) به دست دهیم، سه آیه از چهارده آیه‌ای که در آنها تعبیر «توفّی» آمده است می‌آوریم.

۱. اِنَّ الَّذینَ تَوَفّٰیهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی اَنْفُسِهِمْ قالوا فیمَ کُنْتُمْ قالوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْاَرْضِ قالوا اَلَمْ تَکُنْ أرْضُ اللهِ واسِعَةً فَتُهاجِروا فیها فَاُولٰئِکَ مَأویٰهُمْ جَهَنَّمُ وَساءَتْ مَصیراً[۱].

همانا کسانی که در حالی که ستمگر بر خود بودند فرشتگان (مأموران خدا) آنان را به تمام و کمال دریافت کردند. فرشتگان به آنها گفتند: در چه وضعی بسر می‌بردید؟ آنان گفتند: ما مردمی زبون و زیردست و محکوم محیط بودیم. فرشتگان به آنها گفتند: آیا زمین خدا فراخ نبود که بدانجا کوچ کنید؟ پس جایگاه آنها جهنم است و بد سرانجامی است.

---

۱. نساء / ۹۷.

این آیه دربارهٔ مردمی است که در محیط نامساعدی بسـر می‌برند و دیگران آن محیط را به دلخواه خـود اداره مـی‌کنند و اینان محکوم جریانات محیط خود هستند و همین را که «محیط فاسد است، محیط نامساعد است، از ما که کاری ساخته نیست» برای خویشتن عذری می‌پندارند. اینان به جای اینکه مـحیط را تغییر دهند و اگر توانایی تـغییر مـحیط را نـدارنـد خـود را از منجلاب چنان محیط فاسدی نجات دهند و به محیط مساعدتری منتقل شوند، در همان محیط فاسد به زندگی ادامـه مـی‌دهند و تسـلیم جـریانات مـحیط مـی‌شوند و در فسـادهای آن غـرقه می‌گردند. فرشتگان خدا پس از آنکه آنها را قبض روح کرده و تحویل می‌گیرند با آنها به گـفتگو مـی‌پردازنـد و عـذر آنـها را غیرموجه می‌شمارند، زیرا حداقل کاری که از آنها ساخته بـود (هجرت و کوچ کردن به محیط دیگر) انجام ندادند. فرشتگان به آنها یادآوری می‌کنند و به این وسیله به آنها می‌فهمانند که خود شما مسئول ستمهایی هستید که بر شما رفته است؛ یعنی خـود شما مسئول گناهان خود هستید.

قرآن کریم در این آیهٔ کریمه به مـا یـادآوری مـی‌کند کـه بیچارگی و ناتوانی در یک محیط، عذر موجه به شمار نمی‌رود مگر آنکه حتی راه مهاجرت و کشاندن خود به نقطهٔ دیگر نـیز بسته باشد.

چنانکه می‌بینیم، در این آیهٔ کریمه از مرگ ـ که در چشم ظاهر، نیستی و نابودی و تمام شدن است ـ به «توفّی» یعنی تحویل و دریافت تعبیر شده است. این آیه گذشته از اینکه از مرگ با کلمهٔ «توفّی» تعبیر کرده است، رسماً از یک جریان مکالمه و احتجاج میان فرشتگان و انسان در لحظات پس از مرگ سخن می‌گوید. بدیهی است که اگر واقعیت انسان باقی نباشد و همهٔ واقعیت انسان لاشهٔ بی‌حس و بی‌شعور باشد، مکالمه معنی ندارد. این آیه می‌فهماند که پس از آنکه انسان از این جهان و از این نشئه می‌رود، باچشم و گوش و زبان دیگر با موجودات نامرئی به نام فرشتگان به گفت و شنود می‌پردازد.

۲. وَ قالوا أَاِذا ضَلَلْنا فِی الْاَرْضِ أَئِنّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرونَ. قُلْ یَتَوَفّیٰکُمْ مَلَکُ الْـمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ اِلیٰ رَبِّکُمْ تُرْجَعونَ[۱].

و گفتند: آیا آنگاه که ما گم شدیم در زمین آیا ما در آفرینشی جدید قرار خواهیم گرفت؟ (این سخنان بهانه است) حقیقت این است که اینها (از روی عناد) ملاقات پروردگار خویش را منکرند. بگو همانا فرشتهٔ مرگ که موکَّل بر شماست شما را در حین مرگ به تمام و کمال

---

۱. سجده / ۱۰ و ۱۱.

دریافت می‌کند، سپس به سوی خدا بازگردانده می‌شوید.

در این آیه، قرآن کریم یکی از اشکالات و شبهات منکران را در مورد معاد و حیات اخروی ذکر می‌کند و پاسخ می‌گوید.

شبهه و اشکال اینجا این است که پس از مرگْ هر ذرهٔ مـا نابود می‌شود، به جایی می‌رود و اثری از مـا نـیست، چگـونه ممکن است مورد آفرینش تازه‌ای قرار گیریم؟

پـاسخ قـرآن ضـمن اشـاره بـه ایـن‌که ایـن شـبهات بهانه‌جویی‌هایی است کـه در اثـر حـالت عـناد و انکـار ابـراز می‌دارند، این است که برخلاف ادعای شما، شما (من واقـعی و شخصیت واقعی شما) آن چیزی نیست که شما فکر می‌کنید گم می‌شود. شما به تمام شخصیت و کل واقعیت در اختیار فـرشتهٔ خدا قرار می‌گیرید.

مقصود شبهه‌کنندگان از گم شدن این است که هر ذره‌ای از بدن ما به جایی می‌افتد و اثری از آن باقی نمی‌ماند، پس چگونه این بدن ما را بار دیگر زنده می‌کنند؟

عین این شبهه که مربوط است به متفرق شدن و گم شـدن اجزاء بدن، در آیات دیگر قرآن نیز آمده است و جواب دیگری به آن داده شده است و آن اینکه همهٔ این «گم شدنها» از نظر شما گم شدن است، برای بشر دشوار و بلکه ناممکن است کـه ایـن

ذرات را جمع‌آوری کند، اما برای خدا که علم و قدرتش نامتناهی است هیچ اشکالی نیست.

در آیات مذکور، سخن منکران مستقیماً دربارهٔ اجزاء بدن است که چگونه و از کجا جمع‌آوری می‌شود؟

ولی در اینجا به گونهٔ دیگر جواب داده است، زیرا در اینجا سخن صرفاً در این نیست که اجزاء بدن هرکدام به جایی می‌افتد و اثری از آنها نیست، بلکه در این است که با گم شدن اجزاء بدن، ما گم می‌شویم و دیگر «ما» و «من» در کار نیست. به عبارت دیگر، سخن شبهه‌کنندگان این است که با متفرق شدن اجزاء بدن، شخصیت واقعی ما نیست و نابود می‌شود. قرآن در اینجا این‌گونه پاسخ می‌گوید که برخلاف گمان شما شخصیت واقعی شما هیچ وقت گم نمی‌شود تا نیازی به پیدا کردن داشته باشد؛ از اول در اختیار فرشتگان ما قرار می‌گیرد.

این آیه نیز در کمال صراحت بقای شخصیت واقعی انسان (بقای روح) را پس از مرگ، علی‌رغم فانی شدن اعضای بدن، ذکر می‌کند.

۳. اَللّٰهُ یَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها وَ الَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتی قَضىٰ عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْاُخْرىٰ اِلىٰ أَجَلٍ

مُسَمّیً اِنَّ فی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرونَ[1].

خداوندْ نفوس را در حین موت و آن که نـمرده است، در حین خواب، به تمام و کمال دریافت می‌کند؛ پس آن کس را که مقرر شده است بمیرد نگه مـی‌دارد و دیگـری را تـا مدت معینی باز می‌فرستد.

این آیه شباهت و سنخیت خواب و مرگ ـ و ضمناً شباهت و سنخیت بیداری و بعث اخروی ـ را بیان می‌کند. خواب، مرگ ضعیف و کوچک است و مرگ، خواب شدید و بزرگ، و در هر دو مرحله، روح و نفس انسان از نشئه‌ای به نشئهٔ دیگـر انـتقال می‌یابد با این تفاوت که در حین خواب، انسان غالباً توجه ندارد و هنگامی که بیدار می‌شود نمی‌داند کـه در حـقیقت از سـفری بازگشته است، برخلاف حالت مرگ که همه چیز بـر او روشـن است.

از مجموع این سه آیه کاملاً می‌توان فهمید که ماهیت مرگ از نظر قرآن نیستی و نابودی و تمام شدن نیست، بلکه انتقال از نشئه‌ای به نشئهٔ دیگر است. ضمناً ماهیت خواب از نظر قرآن نیز روشن شد، معلوم شد که خواب هرچند از نظر جسمی و ظاهری تعطیل قوای طبیعت است، ولی از نظر روحی و نفسی نوعی گریز

---

۱. زمر / ۴۲.

و رجوع به باطن و ملکوت است. مسئلهٔ خواب نیز مانند مسئلهٔ مرگ از نظر علم از مجهولات است. آنچه علم در این زمینه می‌شناسد قسمتی از جریانات جسمانی است که در قلمرو بدن صورت می‌گیرد.

زندگی پس از مرگ

آیا انسان پس از مرگْ یکباره وارد عالم قیامت می‌شود و کارش یکسره می‌گردد، و یا انسان در فاصلهٔ مرگ و قیامت یک عالم خاصی را طی می‌کند و هنگامی که قیامت کبری بـپا شـد وارد عالم قیامت می‌گردد؟ (و البته این را هم می‌دانیم که تـنها خـدا می‌داند که قیامت کبری کی بپا می‌شود؛ حتی پیامبران نیز از این مطلب اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند).

مطابق آنچه از نصوص قرآن کریم و اخبار و روایات متواتر و غیرقابل انکاری که از رسول اکرم و ائمهٔ اطهار رسـیده است استفاده می‌شود، هیچ کس بـلافاصله پس از مـرگ وارد عـالم قیامت کبری نمی‌شود؛ زیرا قیامت کـبری مـقارن است بـا یک سلسله انقلابها و دگرگونیهای کلی در همهٔ موجودات زمـینی و

آسمانی که ما سراغ داریم یعنی کوهها، دریاها، ماه، خورشید، ستارگان، کهکشانها. هنگام قیامت کبری هیچ چیزی در وضع موجود باقی نمی‌ماند. بعلاوه در قیامت کبری اولین و آخرین جمع می‌شوند، و ما می‌بینیم که هنوز نظام جهان برقرار است و شاید میلیونها و بلکه میلیاردها سال دیگر نیز برقرار باشد و میلیاردها میلیارد انسان دیگر بعد از این بیایند.

همچنین از نظر قرآن کریم ـ همان طور که از آیات گذشته و یک سلسله آیات دیگر استفاده می‌شود ـ هیچ کس در فاصلهٔ مرگ و قیامت کبری در خاموشی و بی‌حسی فرو نمی‌رود؛ یعنی چنین نیست که انسان پس از مردن در حالی شبیه بیهوشی فرو رود و هیچ چیز را احساس نکند، نه لذتی داشته باشد نه المی، نه سروری داشته باشد و نه اندوهی؛ بلکه انسان بلافاصله پس از مرگ وارد مرحله‌ای دیگر از حیات می‌گردد که همه چیز را حس می‌کند، از چیزهایی لذت می‌برد و از چیزهای دیگر رنج؛ البته لذت و رنجش بستگی دارد به افکار و اخلاق و اعمالش در دنیا. این مرحله ادامه دارد تا آنگاه که قیامت کبری بپا شود. در آن هنگام در اثر یک سلسله انقلابها و دگرگونیهای بی‌نظیر که در آنِ واحد جهان را فرا می‌گیرد و از دورترین ستارگان گرفته تا زمین ما همه مشمول آن دگرگونی می‌شوند، این مرحله یا این عالم که برای هر کسی یک فاصله و حد وسط میان دنیا و قیامت

می‌شود، پایان می‌پذیرد.

پس، از نظر قرآن کریم عالم پس از مـرگ در دو مـرحـله صورت می‌گیرد، و به تعبیر صحیح‌تر انسان پس از مرگ دو عالم را طی می‌کند: عالمی که مانند عالم دنیا پایان می‌پذیرد و «عالم برزخ» نامیده می‌شود، دیگر عالم قیامت کبری که به هیچ وجه پایان نمی‌پذیرد. اینک بحث مختصری دربارهٔ عالم برزخ و بحثی دربارهٔ عالم قیامت.

عالم برزخ

اگر چیزی میان دو چیز دیگر حائل و فاصله باشد، آن چیز را «برزخ» می‌نامند. قرآن کریم از زندگی پس از مرگ تـا قـیامت کبری با کلمهٔ «برزخ» تعبیر کرده است. در سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۹۹ و ۱۰۰ می‌فرماید:

حَتّی اِذا جاءَ اَحَدَهُمُ الْـمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعونِ. لَعَلّی اَعْـمَلُ صالِحاً فیما تَرَکْتُ کَلّا اِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثونَ.

تا آنگاه که یکی از آنها را مـرگ فـرا مـی‌رسد، مـی‌گوید: پـروردگارا! مـرا بـازگردان، بـاشد کـار شـایسته‌ای در زمینه‌هایی که نکرده‌ام انجام دهم. ابداً، این صرفاً سـخنی

است که او گویندهٔ آن است و از جلو آنها (از حین مرگ) تا روزی که مبعوث شوند برزخ و فاصله‌ای است.

این آیه تنها آیه‌ای است که فاصلهٔ میان مرگ و قیامت را «برزخ» خوانده است. علمای اسلام از همین جا اقتباس کرده و نام عالم بعد از دنیا و قبل از قیامت کبری را «عالم برزخ» نهاده‌اند.

در این آیه از ادامهٔ حیات بعد از مرگ، همین قدر سخن آمده است که انسانهایی پس از مرگ اظهار پشیمانی می‌کنند و درخواست بازگرداندن به دنیا می‌نمایند و به آنها پاسخ منفی داده می‌شود. این آیه کاملاً صراحت دارد که انسان پس از مرگ دارای نوعی حیات است که تقاضای بازگشت (رجوع) می‌کند ولی تقاضایش پذیرفته نمی‌شود.

آیاتی که دلالت می‌کند که انسان در فاصلهٔ مرگ و قیامت از نوعی حیات برخوردار است و در آن حال شدیداً احساس می‌کند، گفت و شنود دارد، لذت و رنج و سرور و اندوه دارد و بالاخره از نوعی زندگانی سعادت‌آمیز [یا شقاوت‌آلود] برخوردار است، زیاد است. مجموعاً در حدود ۱۵ آیه است که در قرآن کریم به نحوی از انحاء یک جریان حیاتی را یاد کرده است که می‌رساند انسان در فاصلهٔ بین مرگ و قیامت از یک

حیات کامل برخوردار است. این آیات بر چندگونه است:

۱. آیاتی که جریان یک سلسله گفت و شنودها میان انسانهای صالح و نیکوکار و یا انسانهای فاسد و بدکار را با فرشتگان الهی یاد می‌کند که بلافاصله بعد از مرگ صورت می‌گیرد. این‌گونه آیات زیاد است. آیهٔ ۹۷ از سورهٔ نساء و آیهٔ ۱۰۰ از سورهٔ مؤمنون ــ که قبلاً هر دو آیه را نقل و ترجمه کردیم ــ از این‌گونه آیات است.

۲. آیاتی که علاوه بر مضمون آیات بالا رسماً می‌گویند که فرشتگان پس از آن گفت و شنودها به صالحان و نیکوکاران می‌گویند از این پس از نعمتهای الهی بهره گیرید؛ یعنی آنها را در انتظار رسیدن قیامت کبری نمی‌گذارند. دو آیهٔ ذیل مشتمل بر این مطلب است:

اَلَّذینَ تَتَوَفّیٰهُمُ الْـمَلائِکَةُ طَیِّبینَ یَقولونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْـجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلونَ[1].

آنان که در حالی که پاکیزه‌اند فرشتگان آنان را تحویل می‌گیرند و فرشتگان به آنها می‌گویند: درود بر شما! همانا به موجب کردارهای شایسته‌تان وارد بهشت گردید.

---

۱. نحل / ۳۲.

قیلَ ادْخُلِ الْـجَنَّةَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمی یَعْلَمونَ. بِما غَفَرَ لی رَبّی وَ جَعَلَنی مِنَ الْـمُکْرَمینَ[1].

(پس از مرگ) به او گفته شد: داخل بهشت شو! او گفت: ای کاش مردم من که سخن مرا نشنیدند اکنون می‌دانستند که چگونه پروردگارم مرا آمرزید و مرا جـزء بـندگان مکـرّم خویش قرار داد.

در آیات قبل از این آیه جریان مـحاورهٔ ایـن مـرد مـؤمن (مؤمن آل یس) با قومش نقل شده که مردم را به پیروی رسولانی که در شهر انطاکیه مردم را به ترک پرستش غیر خدا و پرستش مخلصانهٔ خدا می‌خواندند دعوت می‌کند و سپس ایمان و اعتقاد خویش را اظهار می‌دارد و از آنها مـی‌خواهـد کـه سـخن او را بشنوند و به راه او بروند.

در این آیات می‌گوید: ولی آن مردم سخن او را نشنیدند تا آنگاه که او به جهان دیگر رفت. در آن جهان در حالی که مغفرت و کرامت الهی را دربارهٔ خویشتن مشاهده کرد، آرزو کرد که ای کاش قوم من که هنوز در دنیایند از وضع سعادتمندانهٔ من در این جهان آگاه می‌شدند. بدیهی است که همهٔ این جـریانها قـبل از قیامت کبری است، زیرا در قیامت کبری همهٔ اولیـن و آخـرین

---

۱. یس / ۲۶ و ۲۷.

جمع‌اند و کسی در روی زمین باقی نیست.

ضمناً این نکته را باید بدانیم که آنچه پس از مرگ برای اهل سعادت آماده شده، بهشتهاست نه بهشت؛ یعنی انواع بهشتهاست. بهشتها در آخرت به حسب مقامات قرب الهی متفاوت‌اند. بعلاوه همان طور که در اخبار و روایات اهل بیت علیهم‌السلام رسـیده است، بعضی از این بهشتها مربوط به عالم برزخ است نه عالم قیامت. علیهذا این‌که در دو آیهٔ فوق کلمهٔ بهشت آمده است نباید سبب اشتباه شود که مربوط به قیامت است.

۳. دستهٔ سوم آیاتی است که در آن آیات سخنی از گفت و شنود فرشتگان با انسانها در میان نیست بلکه مستقیماً از حیات انسانهای سعادتمند و نیکوکار یا انسانهای بی‌سعادت و بدکار و تنعم دستهٔ اول و عذاب و رنج دستهٔ دوم در فاصلهٔ مرگ و قیامت یاد شده است. دو آیهٔ ذیل از این گونه است:

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْیاءٌ عِـنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقونَ. فَرِحینَ بِما آتیٰهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرونَ بِالَّذینَ لَمْ یَلْحَقوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلّا خَوْفٌ عَـلَیْهِمْ وَ لا هُـمْ یَحْزَنونَ[۱].

گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بـلکه

۱. آل‌عمران / ۱۶۹ و ۱۷۰.

نزد پروردگار خویش زنده‌اند و روزی داده می‌شوند. بدانچه خدا از فضل و رحمت خویش به آنها عنایت کرده شادمان‌اند و آرزو می‌کنند که بشارت شهادت دوستان دنیاشان به آنها برسد تا آنها را با خود در این شهادت شریک ببینند.

وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سوءُ الْعَذابِ. النّارُ یُعْرَضونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا وَ یَوْمَ تَقومُ السّاعَةُ اَدْخِلوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذابِ[1].

عذاب ناراحت‌کننده، آتش، بر فرعونیان احاطه کرد، هر بامداد و شامگاه بر آن عرضه می‌شوند. آنگاه که قیامت بپا شود (گفته می‌شود) فرعونیان را در شدیدترین عذاب داخل نمایید.

این آیهٔ کریمه دو نوع عذاب برای فرعونیان ذکر می‌کند: یکی قبل از قیامت که از آن به «سوء العذاب» تعبیر شده است و آن این است که روزی دو بار بر آتش عرضه شوند بدون آنکه وارد آن گردند، دوم بعد از قیامت که از آن به «اشدّ العذاب» تعبیر شده است که فرمان می‌رسد که آنها را داخل آتش نمایید. در

۱. مؤمن / ۴۵ و ۴۶.

مورد عذاب اول، از بامداد و شامگاه نام برده شده است برخلاف عذاب دوم. همان‌طور که امیرالمؤمنین عـلی‌علیه‌السلام در تـوضیح و تفسیر این آیه فرموده است، بدین جـهت است کـه عـذاب اول مربوط است به عالم برزخ و در عالم برزخ به تبع عالم دنیا صبح و شام و هفته و ماه و سال هست، برخلاف عذاب دوم که مربوط به عالم قیامت است و در آنجا صبح و شام و هفته و ماه و غیره وجود ندارد.

در روایات و اخباری که از رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام و سایر ائمهٔ اطهارعلیهم‌السلام رسیده است، دربارهٔ عالم برزخ و حیات اهل ایمان و اهل معصیت در این دوره، فراوان تأکـید شده است.

رسول خدا در جنگ بدر پس از فتح مسلمین و کشته شدن گروهی از سران متکبران قریش و انداختن بدنهای آنها در یک چاه حوالی بدر، سر به درون چاه برد و به آنها رو کرده، گفت: ما آنچه را خداوند به ما وعده داده بود محقق یافتیم، آیا شما نـیز وعده‌های راست خدا را به درستی دریافتید؟ بعضی از اصحاب گفتند: یا رسولَ‌الله! شما با کشته‌شدگان و مردگان سخن می‌گویید! مگر اینها سخن شما را درک می‌کنند؟! فرمود: آنها اکنون از شما شنواترند.

از این حدیث و امثال آن استفاده می‌شود که با آنکه با مرگ

میان جسم و جان جدایی واقع می‌شود، روحْ علاقهٔ خود را با بدن که سالها با او متحد بوده و زیست کرده بکلی قطع نمی‌کند.

امام حسین علیه‌السلام در روز دهم محرم پس از آنکه نماز صبح را با اصحاب به جماعت خواند، برگشت و خطابهٔ کوتاهی برای اصحاب و یاران ایراد کرد. در آن خطابه چنین گفت:

> اندکی صبر و استقامت؛ مرگ جز پلی نیست که شما را از ساحل درد و رنج به ساحل سعادت و کرامت و بهشتهای وسیع عبور می‌دهد[۱].

در حدیث است که:

> مردم خوابند، همین که می‌میرند بیدار می‌شوند[۲].

مقصود این است که درجهٔ حیات بعد از مردن از پیش از مردن کاملتر و بالاتر است. همان طور که انسان در حال خواب از درجهٔ درک و احساس ضعیفی برخوردار است، حالتی نیمه زنده و نیمه مرده دارد و هنگام بیداری آن حیات کاملتر می‌شود،

---

۱. معانی‌الاخبار، ج ۳ / ص ۲۸۹؛ اعتقادات صدوق، باب یازدهم.
۲. المحجّة البیضاء، ج ۷ / ص ۴۲.

همچنین حالت حیات انسان در دنیا نسبت به حـیات بـرزخـی درجه‌ای ضعیف‌تر است و با انتقال انسان به عالم برزخ کـاملتر می‌گردد.

لازم است دو نکته را در اینجا یادآوری کنیم:

الف. مطابق آنچه از روایات و اخبار پیشوایان دین رسیده است، در عالم برزخ فقط مسائلی که انسان باید بدانها اعتقاد و ایمان داشته بـاشد مـورد پـرسش و رسـیدگی واقـع مـی‌شود؛ رسیدگی به سایر مسائل موکول به قیامت است.

ب. کارهای خیر بازماندگان مردگان که به نیت اینکه ثواب و اجرش از آنها باشد صورت می‌گیرد، برای آنها موجب خیر و رفاه و سعادت می‌شود. مطلق صدقات، اعم از صدقات جـاریه (یعنی تأسیس مؤسسات خیریه که سـودش بـرای خـلق خـدا جریان دارد و باقی می‌ماند) و یا صدقات غیر جـاریه کـه یک عمل زودگذر است، اگر به این قصد صورت گـیرد کـه اجـر و پاداشش برای پدر و یا مادر و یا دوست و یا معلم و یا هرکس دیگر که از دنیا رفته، بوده باشد، مانند هـدیه‌ای بـرای رفـتگان محسوب می‌شود و موجب سرور و شادمانی آنـها مـی‌گردد و همچنین است دعا و طلب مغفرت و حج و طواف و زیارت به نیابت از آنها.

ممکن است فرزندانی در زمان حیات پدر و مـادر خـدای

ناخواسته آنها را ناراضی کرده باشند ولی بعد از درگذشت آنـها طوری عمل کنند که رضایت آنها را به دست آورند، همچنان که عکس آن نیز ممکن است.

قیامت کبریٰ

مرحلهٔ دوم حیات جاوید، قـیامت کـبری است. قـیامت کـبری برخلاف عالم برزخ که مربوط به فرد است و هر فردی بلافاصله وارد عالم برزخ می‌گردد، مربوط است به جمع، یعنی به همهٔ افراد و همهٔ عالم؛ حادثه‌ای است که همهٔ اشیاء و همهٔ انسانها را دربر می‌گیرد و واقعه‌ای است که برای کل جـهان رخ مـی‌دهد؛ کـل جهان وارد مرحلهٔ جدید و حیات جدید و نظام جدید می‌گردد.

قرآن کریم که ما را از حادثهٔ بزرگ قیامت آگاه کرده است ظهور این حادثهٔ بزرگ را مقارن با خـاموش شـدن سـتارگان، بی‌فروغ شدن خـورشید، خشک شـدن دریـاها، هـموار شـدن ناهمواریها، متلاشی شدن کوهها و پیدایش لرزشها و غـرّشهای عالمگیر و دگرگونیها و انقلابات عظیم و بی‌مانند بیان کرده است. مطابق آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود تمامی عالم به سوی انهدام و خرابی می‌رود و همه چیز نابود مـی‌شود و بـار دیگـر جهان نوسازی می‌شود و تولدی دیگر می‌یابد و بـا قـوانـین و نظامات دیگر که با قوانین و نـظامات فـعلی جـهان تـفاوتهای

اساسی دارد، ادامه می‌یابد و برای همیشه باقی می‌ماند.

قیامت در قرآن کریم با نامها و عنوانهای مختلف خوانده شده است که هرکدام نشان‌دهندهٔ وضع مخصوص و نظام مخصوص حاکم بر آن است. مثلاً از آن جهت که همهٔ اولین و آخرین در یک سطح قرار می‌گیرند و ترتیب زمانی آنها از بین می‌رود «روز حشر» یا «روز جمع» یا «روز تلاقی» خوانده شده است و از آن جهت که باطنها آشکار و حقایقِ بسته و پیچیده باز می‌شوند «یَوْمَ تُبْلَى السَّرائِر»[۱] یا «روز نشور» نامیده شده است و از آن جهت که فناناپذیر و جاوید است «یوم الخلود» و از آن جهت که انسانهایی سخت در حسرت و ندامت فرو می‌روند و احساس غبن می‌کنند که چرا خود را برای چنین مرحله‌ای آماده نکرده‌اند «یوم الحسرة» یا «یوم التغابن» و از آن جهت که بزرگترین خبرها و عظیم‌ترین حادثه‌هاست «نبأ عظیم» خوانده شده است.

رابطه و پیوستگی زندگی این جهان و زندگی آن جهان

مطلب بسیار عمده و اساسی که کتب آسمانی، ما را بدان توجه داده‌اند، پیوستگی این دو زندگی است. این دو حیات از یکدیگر جدا نیست، بذر آن حیات در این حیات به دست خود انسان کاشته می‌شود و سرنوشت آن حیات در این حیات به وسیلهٔ

---

۱. طارق / ۹.

خود انسان تعیین می‌گردد.

ایمان و اعتقاد پاک و درست و مطابق با واقع (و جهان‌بینی واقع‌بینانه)، خلق و خوی پاکیزه و انسانی و منزه از حسادتها، مکرها، حقد و کینه‌ها، غلّ و غش‌ها، نیز اعمال صالح که در جهت تکامل فرد و جامعه صورت گیرد: خدمتها، اخلاصها و امثال اینها سازندۀ یک حیات سعادتمندانۀ جاوید است برای انسان. برعکس، بی‌ایمانیها، بی‌اعتقادیها، باورهای غلط، خلق و خوی‌های پلید، خودخواهیها، خودپرستیها، خودبینیها، ظلمها، ستمها، ریاکاریها، رباخواریها، دروغ، تهمت، خیانت، غیبت، سخن‌چینی، فتنه‌انگیزی، امتناع از عبادت و پرستش خالق و امثال اینها موجب حیات بسیار شقاوت‌آلود برای انسان در جهان آخرت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعبیر جالب خود فرمود: اَلدُّنْیا مَزْرِعَةُ الْآخِرَةِ[1] دنیا کشتگاه آخرت است. هر تخم بدی یا نیکی در دنیا بکارید در آخرت برداشت خواهید کرد. همان‌طور که محال است انسان جو بکارد و گندم برداشت کند و یا خار بکارد و گل بچیند، حنظل بکارد و درخت خرما سبز شود، محال است که انسان در دنیا اندیشۀ بد، خلق و خوی بد، عمل و کردار بد داشته باشد و در آخرت سود بگیرد.

---

۱. کنوز الحقایق، باب دال.

تجسّم و جاودانگی اعمال و مکتسبات انسان

از قرآن کریم و اخبار و روایات پیشوایان دینی چنین اسـتنباط می‌شود که نه تنها انسان باقی است و جاوید می‌ماند، اعـمال و آثار انسان نیز به نحوی ضـبط و نگـهداری مـی‌شود و از بـین نمی‌رود و انسان در نشئهٔ قیامت تمام اعمال و آثار گذشتهٔ خود را «مصوّر» و «مجسّم» می‌بیند و مشاهده می‌کند. اعمال و آثار خوب با صورتهای بسیار زیـبا و جـالب و لذت‌بـخش تـجسم می‌یابند و به صورت کانون لذت و بهجت درمی‌آیند، و اما آثار بد انسان با صورتهای بسیار زشت و وحشت‌زا و مهیب و موذی تــجسم مـی‌یابند و بـه صـورت کـانون درد و رنـج و عـذاب درمی‌آیند[1].

در اینجا به ذکر سه آیه از قرآن مجید و دو حدیث از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله اکتفا می‌کنیم. اما آیات:

۱. یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ اَمَداً بَعیداً[2].

روزی که انسان هرکار نیک خویش را حاضرشده می‌بیند

---

۱. راجع به این‌که نعیم و جحیم اخروی چیزی جز صـور مـلکوتی اعـمال نـیست، رجوع شود به کتاب **عدل الهی** بحث معاد.

۲. آل‌عمران / ۳۰.

و همچنین هر کار بد خود را، و دوست می‌دارد که ای کاش میان او و کار بدش فاصلهٔ زیادی می‌بود.

این آیه صراحت دارد که انسان عین این کارهای نیک خویش را به صورت مطلوب و محبوب می‌بیند و عین کارهای بد خویش را مصوّرشده به صورتهایی می‌بیند که سخت از آنها نفرت و وحشت پیدا می‌کند و دوست می‌دارد از آنها فرار کند یا آنها را از او دور کنند اما آنجا جای فرار و یا جدا کردن عمل انسان از انسان نیست؛ صورت تجسم‌یافتهٔ حاضر شدهٔ عمل انسان در آن جهان به منزلهٔ جزئی از وجود انسان است و جداشدنی نیست.

۲. وَ وَجَدوا ما عَمِلوا حاضِراً[۱].

هر عملی که در دنیا انجام داده‌اند در آنجا حاضر می‌بینند.

مفاد این آیه عیناً مفاد آیهٔ پیشین است.

۳. یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النّاسُ اَشْتاتاً لِیُرَوْا اَعْمالَهُمْ. فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ

---

۱. کهف / ۴۹.

ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ[۱].

در این روز مردم بیرون می‌آیند برای آنکه (در نـمایشگاه عمل) اعمالشان به آنها ارائه شود. پس هرکس به وزن یک ذره کار خیر انجام دهد آن را در قیامت می‌بیند و هرکس که به وزن یک ذره کار بد انجام دهد نیز آن را در آنـجا می‌بیند.

انسان باقی و جاوید است. اعمال و آثار انسان نیز باقی و مضبوط و جاوید است و انسان در جهان دیگر با اعمال و اخلاق و مکتسبات خود در این دنیا زندگی می‌کند. ایـن مکـتسبات و اعمال، سرمایه‌های خوب و یا بد و مـصاحبان نـیک یـا زشتِ همیشگی انسان در جهان جاوید است.

اما حدیثها:

۱. گروهی از مسلمانان از راه دور به حضور رسـول خـدا مشرّف شده بودند، ضمن سخنان خود از ایشـان تـقاضای یک سلسله اندرز کردند. رسول اکرم چند جمله فرمود که یکی از آنها این است:

از هم اکنون رفیقان و مصاحبان و معاشران خـوبی بـرای خود در جهان دیگر انتخاب کنید که در آن جهان، همراه و

۱. زلزال / ۶ـ۸.

مصاحب زندهٔ هرکس همانا اعمال و رفتارهای تجسم‌یافتهٔ خود اوست[۱].

انسان مؤمن به حیات جاویدان، همواره کمال دقت را در اندیشه‌ها و خلق و خوی‌ها و اعمال و رفتار خویش به کار می‌برد، زیرا می‌داند که به اینها به چشم یک سلسله امور زودگذر نباید نگاه کرد؛ اینها همه پیش‌فرستاده‌های انسان به دنیای دیگر است و در دنیای دیگر با این سرمایه‌ها باید زندگی کند.

وجوه مشترک و وجوه متفاوت زندگی این جهان و زندگی آن جهان

وجوه مشترک زندگی دنیا و زندگی آخرت این است که هر دو زندگی، حقیقی و واقعی است؛ در هر دو زندگی، انسان به خود و آنچه به خود تعلق دارد آگاه است؛ در هر دو زندگی لذت و رنج، سرور و اندوه، سعادت و شقاوت هست. غرایز انسان، اعم از غرایز حیوانی و غرایز ویژهٔ انسان، در هر دو زندگی حکمفرماست. در هر دو زندگی، انسان با بدن و اندام کامل و

۱. [در نسخهٔ دستنویس استاد شهید که برای چاپ داده بودند، در اینجا تذکر داده شد که گویا حدیث یا حدیثهای دیگری که مورد نظر بوده فراموش شده و در ذیل عنوان «حدیثها» فقط یک حدیث آمده است. استاد این تذکر را بجا دانستند و بقیهٔ مطلب را به پشت صفحه (نسخهٔ خطی) ارجاع دادند، ولی افسوس که منافقان تحمل وجود او را نداشتند.]

اعضاء و جوارح زندگی می‌کند. در هر دو زندگی فضا و اجرام هست. اما تفاوتهای اساسی هم در کار است:

در اینجا توالد و تناسل و کودکی و جوانی و پیری و سپس مرگ هست و در آنجا نیست. در اینجا باید کار کرد و تخم پاشید و زمینهٔ مساعد فراهم کرد و در آنجا باید از تخمهای کاشته شده و زمینه‌های مساعد شده در دنیا بهره‌برداری کرد. اینجا جای کار و عمل است و آنجا جای نتیجه‌گیری و حسـاب پس دادن. در اینجا امکان تغییر سرنوشت از طرف خود انسان به وسیلهٔ تغییر مسیر حرکت و جهت عمل هست و در آنجا نـیست. در ایـنجا حیات آمیخته است با موت، هر حیاتی توأم است با ماده‌ای که فاقد حیات است و بعلاوه از مرده زنده بیرون می‌آید و از زنده مرده، چنانکه مادهٔ بی‌جان در شرایط خاص تبدیل بـه جـاندار می‌شود و جاندار تبدیل به بی‌جان، ولی در آنجا حیات محض حکمفرماست، ماده و جسم آن جهان نیز جاندار است، زمین و آسمانش جـاندار است، بـاغ و مـیوه‌اش مـثل اعـمال و آثـارِ تجسم‌یافتهٔ انسانْ جاندار است، آتش و عذابش نیز شاعر و آگاه است. در ایــنجا اســباب و عــلل و شـرایـط خـاص زمـانی حکمفرماست، حـرکت و تکـامل وجـود دارد، در آنـجا فـقط ملکوت الهی و ارادهٔ الهی ظهور دارد. شعور و آگاهی و به طور مطلق دید و شنید و درک انسان در آن جهان بسـی شـدیدتر و

نیرومندتر است، و به عبارت دیگر پرده‌ها و حجابها در آن جهان از جلو انسان برداشته شده و انسان با بینشی دورنگر حقایق را درک می‌کند چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ[۱].

ما پرده را اکنون از تو برگرفتیم پس دیده‌ات تیز است.

در اینجا خستگی و دلزدگی و ملال خصوصاً از یکنواختی است و انسان حالت گم‌کرده‌ای را دارد که در پی گمشدهٔ خویش است و به هر چیزی که می‌رسد می‌پندارد آن را یافته است و به او دل خوش می‌کند اما پس از چندی احساس می‌کند که «او» نیست، خسته و دلزده می‌گردد و به دنبال چیز دیگر می‌رود. این است که در دنیا انسان همیشه طالب چیزی است که ندارد و دلزده از چیزی است که دارد؛ اما در جهان آخرت به حکم آنکه به آنچه در اعماق فطرت و شعور شخصی خود دلبستگی داشته و گمشدهٔ واقعی او بوده است یعنی حیات جاوید در جوار رب‌العالمین رسیده است، به هیچ وجه خستگی و ملال و دلزدگی برایش پیدا نمی‌شود. قرآن کریم به همین نکته اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید:

---

۱. ق / ۲۲.

لایَبْغونَ عَنْها حِوَلاً[۱].

(برخلاف دنیا) در آنجا انسانها طـالب دگـرگونی و وضـع جدید نیستند.

این است که اهل بهشت با آنکه الی‌الابـد در بـهشت بسـر می‌برند هرگز دلزده و سیر نمی‌گردند.

و بعلاوه نظر به اینکه در آنجا هرچه بخواهند به ارادهٔ الهی برایشان پیدا می‌شود آرزوی آنچه ندارند آزارشان نمی‌دهد.

۱. کهف / ۱۰۸.

استدلالهای قرآن

گرچه از آن نظر که ایمان و اعتقاد ما به قیامت از ایمان به قرآن و گفتار پیامبران سرچشمه می‌گیرد لزومی ندارد که دربارهٔ قیامت به ذکر برهان و استدلال بپردازیم و یا شواهد و قرائن علمی بیاوریم، ولی نظر به این‌که خود قرآن کریم ـ لااقل برای نزدیک کردن مطلب به اذهان ـ به ذکر یک سلسله استدلالها پرداخته است و خواسته است افکار ما از راه استدلال و به طور مستقیم هم با جریان قیامت آشنا شود، ما به طور اختصار آن استدلالها را ذکر می‌کنیم.

استدلالهای قرآن یک سلسله جوابهاست به منکران قیامت. این جوابها برخی در مقام بیان این است که مانعی در راه قیامت

نیست و در حقیقت پاسخی است به کسانی که قیامت را امر ناشدنی فرض می‌کردند؛ برخی آیات دیگر یک درجه جلوتر رفته و می‌گوید در همین جهان چیزهایی شبیه به قیامت وجود داشته و دارد و با دیدن چنین چیزها جای انکار و استبعاد نیست؛ برخی آیات از این هم یک درجه جلوتر رفته و وجود قیامت را یک امر ضروری و لازم و نتیجهٔ قطعی خلقت حکیمانهٔ جهان دانسته است. بنابراین مجموع آیاتی که در آنها دربارهٔ قیامت استدلال شده است سه گروه است و به ترتیب ذکر می‌کنیم:

۱. در سورهٔ یس آیهٔ ۷۸ و ۷۹ می‌گوید:

> **وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظامَ وَ هِیَ رَمیمٌ. قُلْ یُحْییهَا الَّذی اَنْشَأها اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلیمٌ.**
>
> برای ما مَثَلی آورد و خلقت خود را فراموش کرد، گفت این استخوانهای پوسیده را کی زنده می‌کند؟ بگو همان کس که اولین بار آن را ابداع کرد و او به هر مخلوقی آگاه است.

این آیه پاسخ به مردی از کافران است که استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفته، آمد و آن استخوان را با دست خود نرم کرد و به صورت پودر درآورد و سپس آن را در هوا متفرّق ساخت؛ آنگاه گفت چه کسی می‌تواند این ذرات پراکنده را زنده

کند؟ قرآن جواب می‌دهد همان کس که اولین بار او را آفرید.

انسان گاهی با مقیاس قدرت و توانایی خود، امور را به شدنی و ناشدنی تقسیم می‌کند؛ وقتی چیزی را ماوراء قدرت و تصور خود دید گمان می‌برد آن چیز در ذات خود ناشدنی است. قرآن می‌گوید با قیاس به توانایی بشر البته این امر ناشدنی است، ولی با مقایسه با قدرتی که اولین بار حیات را در جسم مرده آفرید چطور؟ با قیاس به آن قدرت، امری است ممکن و قابل انجام.

آیات زیادی در قرآن کریم آمده که در همهٔ آنها با تکیه به قدرت الهی دربارهٔ قیامت بحث می‌کند. مفاد همهٔ این آیات این است که مشیّت خدای عادل حکیم چنین اقتضا دارد که قیامت وجود داشته باشد و هیچ مانعی در راه این مشیّت نیست. همان طور که اولین بار معجزهٔ حیات و خلقت از این مشیّت سر زد و جهان را و انسان را و حیات را آفرید، بار دیگر در قیامت انسان را زنده می‌کند.

۲. گروه دوم آیاتی است که به ذکر نمونه می‌پردازد. این گروه به نوبهٔ خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف. آیاتی که جریان خاصی را در گذشته شرح می‌دهد که مرده‌ای از نو زنده شده است، مانند آیاتی که در داستان حضرت ابراهیم آمده است که به خداوند گفت: پروردگارا! به من

چگونگی زنده کردن مردگان را بنمایان. در پاسخ او گفته شد: مگر به آن ایمان نداری؟ او گفت: چرا، این تقاضا برای این است که قلبم مطمئن گردد. به او گفته شد: چهار مرغ را بگیر و سرهای آنها را ببُر و بدنهای اینها را تکه تکه بکن و هر قسمتی را بر کوهی قرار بده و سپس آن مرغها را بخوان، خواهی دید به امر خدا آن مرغها زنده خواهند شد و به سوی تو خواهند آمد.

ب. آیاتی که به یک امر خارق‌العاده و استثنایی مانند داستان ابراهیم استناد نکرده است، بلکه نظام موجود و مشهود را که همواره زمین و گیاهان در فصل پاییز و زمستان می‌میرند و سپس در بهار زنده می‌گردند مورد استناد قرار می‌دهد، می‌گوید همان طور که مکرر در طول عمر خود مشاهده می‌کنید که زمین پس از طراوت و حیات و شادابی به سوی مردگی و افسردگی می‌رود و بار دیگر با تغییر فصلْ شرایط عوض می‌شود و زمین و درختان و گیاهان حیات خود را از سر می‌گیرند، در نظام کل جهان، جهان رو به خاموشی و سردی و افسردگی خواهد رفت، خورشید و ستارگان همه متلاشی و پراکنده خواهند شد، تمام جهان یکسره می‌میرد، اما این مردنْ همیشگی نیست، بار دیگر همهٔ موجودات جهان زندگی را در وضعی دیگر و با کیفیتی دیگر از سر می‌گیرند.

توضیح آنکه ما انسانها اکنون در روی زمینی زندگی می‌کنیم

که در ظرف سیصد و شصت و پنج روز یک دورۀ موت و حیات را طی می‌کند و چون عمر ما معمولاً پنجاه و شصت و احیاناً تا صد سال و یا بیشتر ادامه می‌یابد، دهها بار این نظام موت و حیات را مشاهده می‌کنیم و از این رو از این‌که زمین می‌میرد و حیات خویش را از سر می‌گیرد تعجب نمی‌کنیم؛ اما اگر فرض کنیم که عمر ما انسانها برابر بود فقط با چند ماه ـ آن‌چنان که بعضی حشرات چنین‌اند ـ و فرض کنیم که سواد و خواندن هم نمی‌دانستیم و از طریق نوشته به تاریخ زمین و گردشهای سالانه‌اش آگاه نبودیم، در آن صورت چون خود ما شاهد و ناظر موت زمین و تجدید حیات آن نبودیم هرگز باور نمی‌کردیم که زمینِ مرده بار دیگر زنده شود. مسلماً برای یک پشه که در بهار پدید می‌آید و در پاییز و زمستان می‌میرد تصور تجدید حیات یک باغ غیرقابل تصور است.

آیا کرمی که در یک درخت و پشه‌ای که در یک باغ زندگی می‌کند که همۀ دنیای او همان درخت و همان باغ است، می‌تواند تصور کند که این درخت و یا این باغ جزء و تابع یک نظام عظیم‌تر است به نام مزرعه و سرنوشتش بسته به سرنوشت آن مزرعه است و باز آن مزرعه به نوبۀ خود تابع یک نظام دیگر است به نام شهرستان و آن، جزء و تابع نظامی دیگر به نام استان و نظام استان تابع نظام کشور و نظام کشور تابع نظام کلی زمین و

نظام زمین تابع نظام خورشیدی؟

ما چه می‌دانیم، شاید همهٔ منظومهٔ خورشیدی ما و همهٔ ستارگان و کهکشانها و هر چه ما آن را به نام نظام طبیعت می‌شناسیم تابع یک نظام کلی‌تر باشد و همهٔ میلیونها و میلیاردها سالی که از جریان طبیعت سراغ داریم به منزلهٔ قسمتی از یک فصل و یا به منزلهٔ یک روز از یک فصل از یک گردش کلی‌تر باشد و این فصل که فعلاً فصل حیات و زندگی است تبدیل به فصلی دیگر خواهد شد که فصل خاموشی و افسردگی است و باز آن نظام کلی‌تر که همهٔ منظومهٔ شمسی ما و ستارگان و کهکشانها جزئی از آن است حیات و زندگی را به شکلی دیگر از سر خواهد گرفت.

پیامبران از خرابی و خاموشی همه جانبهٔ جهان و سپس زندگی جدید و حشر مردگان زمین در یک نظام جدید، ما را از جانب خدا آگاه ساخته‌اند و ما که به دلایلی متعدد صدق گفتار آنها را دانسته‌ایم، به آنچه آنها گفته‌اند، از آن جمله تجدید حیات کلی جهان پس از یک دورهٔ خاموشی، ایمان و اعتراف داریم.

قرآن از آن جهت نظام موت و حیات روی زمین را مثال می‌آورد که ما آن را به عنوان نمونهٔ کوچکی از یک حیات کلی‌تر بشناسیم و در کار قیامت استبعاد نکنیم و آن را خارج از مجموعهٔ نظامات و سنن آفرینش ندانیم.

قرآن کریم می‌گوید قیامت تجدید حیات است و تجدید حیاتْ چیزی است که نمونهٔ کوچک آن را در روی زمین می‌بینیم. در حدیث است که پیغمبر اکرم فرمود:

اِذا رَأَیْتُمُ الرَّبیعَ فَأَکْثِروا ذِکْرَ النُّشورِ.

هر وقت بهار را دیدید بسیار از قیامت یاد کنید.

یعنی بهار، مثالی و الگویی از قیامت است. مولوی می‌گوید:

این بهار نو ز بعد برگریز
هست برهان بر وجود رستخیز
آتش و باد، ابر و آب و آفتاب
رازها را می‌برآرند از سراب
در بهاران سرّها پیدا شود
هرچه خورده است این زمین رسوا شود
بر دمد آن از دهان و از لبش
تا پدید آید ضمیر و مذهبش
رازها را می‌کند حق آشکار
چون بخواهد رُست تخم بد مکار

و هم او در دیوان شمس می‌گوید:

فرو شدن چــو بــدیدی بــرآمــدن بــنگر
غروب، شمس و قمر را چرا زیان باشد
کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست
چرا به دانهٔ انســانت ایــن گــمان بــاشد

آیاتی که به نظام موجود و مشهود موت و حیات استناد کرده زیاد است، از آن جمله:

وَ اللهُ الَّذی اَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثیرُ سَحاباً فَسُقْناهُ اِلیٰ بَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَحْیَیْنا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها کَذٰلِکَ النُّشورُ[1].

خداست آن که بادها را فرستاد، پس ابـری را پـراکـنده و دگرگون کرد، سپس آن ابر را به سوی سـرزمین مـرده‌ای راندیم و آنگاه زمین را که مرده بود زنده کردیم؛ زنده شدن در قیامت نیز چنین است.

و نیز در سورهٔ حج آیات ۵ ـ ۷ می‌فرماید:

وَ تَرَی الْاَرْضَ هامِدَةً فَإِذا اَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهیجٍ. ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْــحَقُّ وَ اَنَّــهُ یُحْیِی الْـمَوْتیٰ وَ اَنَّهُ عَـلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ. وَ اَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ

---

۱. فاطر / ۹.

لارَیْبَ فیها وَ اَنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبورِ.

زمین را می‌بینی در حالی که افسرده و مرده و ساکن است، اما همین‌که باران بر آن فرود آوردیم، بـه جـنبش آیـد و برآید و از هر نوع گیاه بهجت‌افزا برویاند. آن بدان جـهت است که منحصراً ذات خدا حق است و او مرده‌ها را زنده می‌کند و او بر همه چیز تواناست و قـیامت آمـدنی است بدون شک، و خداوند آنان را که در قـبرها خـوابـیده‌انـد برمی‌انگیزاند.

آیات دیگر از این قبیل که قیامت را خارج از نظام موت و حیات عالم هستی کـه نـمونهٔ کـوچکش را در زمـین مـی‌بینیم نمی‌داند فراوان است و ما به همین دو آیه قناعت می‌کنیم.

تفاوت این گروه آیات با گروه اول در این است که تنها به قادر بودن خداوند تکیه نمی‌کند، بلکه نمونهٔ مشابه می‌آورد که در جهان محسوس قدرت خداوند به همین صورت تجلّی کـرده و عمل نموده است.

ج. گروه سوم آیاتی است که قیامت را امر ضروری و حتمی معرفی می‌کند و نبود آن را مستلزم یک امر ناروا (محال) دربارهٔ ذات خداوند می‌داند.

این مطلب از دو راه بیان شده است: یکی از راه عدل الهی و اینکه خداوند به هر مخلوقی آنچه را که استحقاق دارد و شایستهٔ

آن است عنایت می‌کند، دیگر از راه حکمت خداوند و اینکه ذات اقدس الهی مخلوقات را برای غایت و هدفی آفریده است، حکمت الهی ایجاب می‌کند که موجودات را به کمال لایق و غایت ممکنشان سوق دهد.

قرآن کریم می‌گوید: اگر قیامت و حیات جاوید و سعادت جاوید و پاداش و کیفر اخروی نباشد بر ضد عدل خداوندی است و نوعی ظلم است و ظلم بر خداوند نارواست، و هم می‌گوید اگر حیات جاوید و پایان ثابت و ابدی در کار نباشد خلقتْ عبث و پوچ است و عبثکاری بر خداوند نارواست.

آیاتی که با تکیه بر عدل خداوندی و یا حکمت خداوندی، بازگشت به خدا و حیات جاویدان را امری حتمی و تخلّف‌ناپذیر خوانده است بسیار است. اکنون دو مورد از دو سورهٔ قرآن می‌آوریم که در هر دو مورد، هم بر عدل الهی تکیه شده است و هم بر حکمت او:

۱. در سورهٔ مبارکهٔ «ص» پس از ذکر این مطلب که کسانی که از راه خدا منحرف شده‌اند، به موجب اینکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذاب شدید خواهند داشت، در آیهٔ ۲۷ و آیهٔ ۲۸ دربارهٔ روز حساب (روز قیامت) چنین می‌فرماید:

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلاً ذٰلِکَ ظَنُّ

الَّذینَ کَفَروا فَوَیْلٌ لِلَّذینَ کَفَروا مِنَ النّارِ. اَمْ نَجْعَلُ الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کَالْمُفْسِدینَ فِی الْاَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقینَ کَالْفُجّارِ.

ما آسمان و زمین را باطل و پوچ نیافریده‌ایم. آن (اندیشهٔ اینکه خلقت بر پوچی است) گمان کسانی است که با حقیقت از در عناد آمده‌اند. پس وای بر چنین کسان از آتش. آیا ما کسانی را که (به خدا و معاد و پیامبر) ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند مانند تبهکاران قرار خواهیم داد، یا پرهیزکاران را مانند اهل فسق و فجور قرار خواهیم داد؟

چنانکه می‌بینیم، در آیهٔ اول از این دو آیه به حکیم بودن خدا و حکیمانه بودن خلقت و در آیهٔ دوم به عدل الهی و عادلانه بودن آفرینش استناد شده است.

۲. در سورهٔ مبارکهٔ جاثیه آیهٔ ۲۱ و ۲۲ چنین آمده است:

اَمْ حَسِبَ الَّذینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ اَنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما یَحْکُمونَ. وَ خَلَقَ اللهُ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزیٰ کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ هُمْ لایُظْلَمونَ.

آیا آنان که مرتکب کارهای بد می‌گردند گمان کرده‌اند که آنها را مانند مردمی که ایمان آورده‌اند و کار شایسته کرده‌اند قرار دهیم در حالی که زندگی و مردگی‌شان یکسان است؟ حکمی که رانده‌اند بد حکمی است. و خداوند آسمانها و زمین را به حق (نه به باطل و پوچی) آفریده است و برای اینکه هرکسی به جزای (پاداش یا کیفرِ) آنچه کسب کرده برسد، و آنان هرگز مورد ظلم قرار نخواهند گرفت.

در آیهٔ اول از این دو آیه به اصل عدل اشاره شده است و در آیهٔ دوم به اصل حکمت، و در ذیل آیهٔ دوم بار دیگر عدل الهی به عنوان غایت و هدف از قیامت ذکر شده است.

توضیح

اینجا لازم است توضیحی دربارهٔ این دو اصل بدهیم که چگونه است که عدل الهی و هم حکمت الهی، حیات جاویدان را ایجاب می‌کند؟ و چگونه است که اگر فرض کنیم حیات جاویدانی در پی این حیات محدود نباشد که هرکس به نتیجهٔ جاوید کردارش برسد، آفرینش جهان و انسان، هم از نظر عدل الهی غیرقابل توجیه است و هم از نظر حکمت الهی؟ از عدل الهی آغاز

می‌کنیم.

عدل الهی

عدالت در مفهوم وسیعش عبارت است از دادن حق صاحبان استحقاق بدون هیچ تبعیضی میان آنها. اگر حق هیچ صاحب حقی ادا نشود برخلاف عدالت است، همچنان که اگر تبعیض شده و حق بعضی داده شود و حق بعضی دیگر داده نشود باز بر خلاف عدالت است.

اگر معلمی هنگام امتحان دانش‌آموزان نمرهٔ همه را از آنچه استحقاق دارند کمتر بدهد برخلاف عدالت رفتار کرده است، همچنان که اگر نمرهٔ برخی را بر طبق استحقاق آنها بدهد و نمرهٔ برخی دیگر را کمتر بدهد باز برخلاف عدالت رفتار کرده است.

عدالت از یک نظر ملازم است با مساوات. مساوات یعنی به همه به چشم مساوی نگریستن و تبعیض قائل نشدن. لازمهٔ این گونه مساوات، عدالت است یعنی این است که هرکسی هر اندازه استحقاق دارد به او داده شود؛ اگر زیاد استحقاق دارد زیاد داده شود و اگر کم استحقاق دارد کم داده شود و در این جهت تبعیضی صورت نگیرد. اما اگر مساوات را مساوات در «اعطاء» فرض کنیم که بدون رعایت استحقاقها و درجهٔ استحقاقها به همهٔ افراد برابر یکدیگر داده شود، این گونه مساوات برخلاف عدالت است

و ملازم با ظلم است، همچنان که مساوات در منع نیز ظلم است، یعنی این‌که همه مانند هم و بدون هیچ تبعیضی نسبت به آنـچه استحقاق دارند محروم و ممنوع بمانند.

بنابراین عدل الهی به این معنی است که مـوجودات جـهان هرکدام در درجه‌ای از هستی و در درجه‌ای از قابلیتِ فیض‌گیری از خداوندند. از طرف خداوند نسبت به هیچ مـوجودی تـا آن اندازه که امکان و قـابلیت دارد از فـیض دریـغ نـمی‌شود. هـر موجودی هرچیزی را که ندارد به این دلیل است که در مجموع شرایطی که قرار دارد امکان و قابلیتِ داشتن آن چیز را ندارد.

اکنون می‌گوییم که اگر برخی مـوجودات بـا یک سـلسله تجهیزات و امکانات به وجود آیند ولی همواره از افاضۀ آن کمال لایق به آنها خودداری گردد، برخلاف عدل الهی است. بلکه به مقتضای عدالت، متناسب با اسـتحقاقها افـاضۀ فـیض بـه آنـها می‌شود.

انسان در میان سایر موجودات، موجودی است با سرمایه و استعداد و لیاقت و امکانات ویژه. کارهای انسان و انگیزه‌هایی که او را وادار به کار و فعالیت می‌کند منحصر به آنـچه در حـیوان هست نیست. حیوان صرفاً دارای غـرایـزی است کـه او را بـه طبیعت و زندگی مادی مربوط می‌کند، ولی انسان ـ آنچنان کـه قبلاً هم گفتیم ـ دارای غرایزی است که با حسابهای این جـهان

جور نمی‌آید، یعنی در سطحی بالاتر است، در سطح جاویدانی و جاودانگی است.

انسان دارای انگیزه‌های عالی اخلاقی، علمی، ذوقی، مذهبی و الهی است و بسیاری از کارهای خویش را تحت تأثیر آن انگیزه‌ها انجام می‌دهد و احیاناً زندگی طبیعی و مادی و حیوانی خود را فدای هدفهای عالی و انسانی خود می‌کند. انسان به تعبیر قرآن نظام عملی خویش را بر اساس «ایمان و عمل صالح» قرار می‌دهد و در این نظام عملی خواهان حیات جاوید و خشنودی خداوند است. در انسان، هم اندیشهٔ عظیم جاویدانی هست و هم آرزوی آن و هم غرایزی که به آن سو او را سوق می‌دهد.

همهٔ اینها حکایت دارد از نوعی استعداد و قابلیت برای جاویدان ماندن. به عبارت دیگر، همهٔ اینها حکایت دارد از تجرّد و غیرمادی بودن روح آدمی. همهٔ اینها انسان را در این جهان در حکم جنین قرار می‌دهد که در رحِم مادر با یک سلسله تجهیزات از قبیل جهاز تنفسی، گردش خون، دستگاه عصبی، جهاز باصره و سامعه و جهاز تناسلی مجهز می‌شود که صرفاً با حیات دنیای بعد از رحم جور می‌آید و اما با حساب رحم و زندگی موقت و نُه ماههٔ رحم جور نمی‌آید.

درست است که انسان در زندگی این دنیا از نظام ایمان و عمل صالح بهره می‌گیرد، ولی این بهره‌گیری‌ها بالتبع است. نظام

ایمان و عمل صالح در حکم بذری است که تنها در یک حیات سعادتمندانهٔ جاویدان قابل رشد و پرورش است، یعنی در یک حیات جاویدان و برای یک حیات جاویدان مفهوم و معنی صحیح پیدا می‌کند.

انسان نه تنها در نظام ایمان و عمل صالح در اوجی بالاتر از طبیعت پرواز می‌کند و بذرهایی مافوق روابط مادی می‌پاشد، در نظام ضد ایمان و عمل صالح که در اصطلاح قرآن نظام کفر و فسق نامیده می‌شود نیز کارهایش از حدود حسابهای طبیعی و حیوانی و از حدود نیازهای بدنی و روابط طبیعی خارج می‌شود و جنبهٔ روحی و جاودانگی به خود می‌گیرد ولی به صورت انحرافی، و از این رو استحقاق نوعی حیات جاویدان پیدا می‌کند که متأسفانه با خودش دردها و رنجها همراه دارد و به اصطلاح دینی او را جهنمی می‌کند.

انسان چنین نیست که اگر در مدار ایمان و عمل صالح حرکت نکند خود را در مدار حیوان محدود کند، بلکه به اصطلاح زیر صفر می‌رود و به تعبیر قرآن «بَلْ هُمْ اَضَلُّ»[1] یعنی از حیوان پست‌تر و گمراه‌تر می‌گردد.

اکنون اگر حیات جاویدان در کار نباشد، مَثَل انسانهایی که در نظام ایمان و عمل صالح حرکت کرده‌اند و انسانهایی که در

---

۱. اعراف / ۱۷۹.

نظام ضد ایمان و عمل صالح حرکت کرده‌اند مَثَل شاگردانی است که برخی تکالیف خود را به نحو احسن انجام داده‌اند و برخی دیگر وقت خود را به بازیگوشی گذرانده‌اند و معلم بخواهد همهٔ آنها را از نمره محروم سازد. این محرومیت ظلم است و برخلاف اصل عدل.

این مطلب را به بیانی ساده‌تر نیز می‌توان ادا کرد و آن اینکه خداوند مردم را دعوت کرده است به ایمان و نیکوکاری. مردم از لحاظ پذیرش این دعوت دو گونه شده‌اند: برخی این دعوت را پذیرفته و نظام فکری و اخلاقی و عمل خود را بر آن تطبیق داده‌اند و برخی دیگر نپذیرفته و به بدکاری و فساد پرداخته‌اند. از طرف دیگر می‌بینیم که نظام این جهان بر این نیست که صد در صد نیکوکاران را پاداش بدهد و بدکاران را کیفر، بلکه برخی نیکوکاریها هست که حیات انسان با آن پایان می‌یابد و مجالی برای پاداش نیست؛ پس جهانی دیگر باید باشد که نیکوکاران پاداش کامل نیکوکاری خود را دریافت کنند و بدکاران کیفر کار بد خود را، وگرنه برخلاف عدل الهی است.

حکمت الهی

ما انسانها کارهایمان بر دو قسم است: کارهای عبث و بیهوده که نتیجه‌ای بر آنها مترتّب نیست، یعنی هیچ تأثیری در رساندن ما

به کمالاتی که در استعداد ما هست و به عبارت دیگر در رساندن ما به سعادت واقعی ندارد؛ و دیگر کارهای بخردانه و عقل‌پسند که نتایج خوب و مفیدی به بار می‌آورد و ما را به کمال لایقمان می‌رساند. نوع اول را کارهای لغو و باطل و پوچ و نوع دوم را کارهای اصیل و حکیمانه می‌نامیم.

پس کار حکیمانهٔ ما انسانها عبارت است از کاری که ما را به کمال لایقمان برساند. کار حکیمانهٔ خداوند چطور؟ آیا کار حکیمانهٔ خداوند نیز عبارت است از کاری که او را به سرحد کمال سوق دهد و کار عبث خدا عبارت است از کاری که او را به سوی کمال سوق ندهد؟ نه. او غنی و بی‌نیاز است، آنچه او می‌کند فضل و جود و بخشش و اعطاء است. او کاری را برای رفع نیازی از خود و برای رسیدن به کمال و سعادتی انجام نمی‌دهد. کار حکیمانهٔ خداوند عبارت است از کاری که مخلوق را به کمال لایق خود برساند، و نسبت دادن کار عبث به خداوند به این معنی است که مخلوقی را بیافریند بدون آنکه آن مخلوق را به کمال ممکن و لایقش برساند. این است که مفهوم حکمت دربارهٔ خداوند با آنچه دربارهٔ انسان صدق می‌کند متفاوت است. حکمت در انسان عبارت است از خردمندی و گام برداشتن در مسیر کمال انسانی، و حکمت در مورد ذات باری عبارت است از رساندن مخلوقات به کمال لایقشان، و به عبارت دیگر حکمت

دربارهٔ خداوند عبارت است از آفرینش اشیاء بر اساس سوق دادن آنها به سوی غایات و کمال لایق آنها.

از آنجا که حکمت در مورد انسان عبارت است از انجام دادن کار برای رسیدن خود انسان به کمالات خویش، هیچ ضرورتی ندارد که میان کار انسان و نتیجه‌ای که انسان از آن کار می‌خواهد بگیرد رابطهٔ واقعی وجود داشته باشد؛ یعنی ضرورتی ندارد که آن کار طبیعتاً متوجه آن نتیجه باشد و آن نتیجه کمال آن کار محسوب گردد. آنچه ضرورت دارد این است که نتیجهٔ کار برای انسان کمال و نفع محسوب شود. مثلاً انسان از خاک و چوب و سنگ و فلز و پوست و پشم و پنبه و غیره ابزار می‌سازد و از آن نتیجهٔ حکیمانه می‌گیرد، مثل این‌که صندلی می‌سازد یا خانه می‌سازد و یا اتومبیل می‌سازد و یا جامه فراهم می‌کند. صندلی برای چوب، و خانه برای سنگ و آجر و گچ و آهن، و اتومبیل برای مجموعه‌ای از فلز و غیره کمال محسوب نمی‌شود و این مواد به سوی این صور و شکلها حرکت نمی‌کنند، ولی نتیجه‌ای که انسان از آنها می‌گیرد از قبیل نشستن روی صندلی و سکنیٰ در خانه و حرکت با اتومبیل و پوشیدن جامه، برای انسان یک کمال و حداقل یک امر نافع محسوب می‌گردد.

ولی میان کار خدا و نتیجه‌ای که بر آن مترتّب می‌شود رابطهٔ واقعی و طبیعی برقرار است؛ یعنی غایت و نتیجهٔ هر کار عبارت

است از کمال واقعی خود آن کار. خداوند آفریدۀ خود را که فعل او و کار اوست به سوی کمال خود آن آفریده سوق می‌دهد، آنچنان که می‌بینیم که هر دانه‌ای و بذری به سوی غایت و کمال خویش در حرکت است.

مسئله‌ای که اکنون طرح می‌شود این است که دنیا و طبیعت مساوی است با تغییر و دگرگونی و عدم ثبات؛ یعنی در طبیعتْ هر مقصود و غایتی که در نظر بگیریم خود آن به نوبۀ خود ناثابت و تغییرپذیر است. به عبارت دیگر هر چیزْ موقت و پایان‌پذیر است، همۀ مراحل طبیعت «منزل» است و خاصیت منازل بین راه را دارد، هیچ کدام مقصد نهایی نیست.

اینجاست که فکر بیهودگی و پوچی در آفرینش برای گروهی پیدا شده است، می‌گویند جهان حکم قافله‌ای را دارد که دائماً در حرکت است و منزل عوض می‌کند و هیچ گاه به مقصد واقعی نمی‌رسد؛ هر مقصد به نوبۀ خود یک منزل است، زیرا طبیعت از آن نیز عبور می‌کند و آن را پشت سر می‌گذارد. بدیهی است که یک حرکت و یک سفر آنگاه معنی و مفهوم پیدا می‌کند که یک مقصد واقعی در انتظار باشد، اما اگر همۀ مقصدها عبارت باشد از منزلها، و رفتنها رسیدنها نداشته باشد، این حرکت و این سفر جز بیهودگیها چیزی نیست. اگر بناست پشت سر هر هستی نیستی باشد و هر آبادی به دنبال خود خرابی بیاورد و هر رسیدن

برای جا خالی کردن باشد، پس آنچه بر نظام جهان حاکم است جز سرگشتگی و تکرار مکررات چیزی نیست؛ پس هستی بر پوچی ایستاده است.

پاسخی که قرآن می‌دهد این است که آری، اگر تنها طبیعت و دنیا بود و بس، اگر همهٔ زادنها برای مردن و همهٔ رویـیدنها و سبز و خرم‌شدن‌ها برای زرد و خشک و متلاشی شدن و همهٔ نو شدنها برای کهنه شدن بود، جای این اشکال و شبهه بود؛ اما این‌گونه اظهارنظرها دربارهٔ هستی از «دید ناقص» سرچشمه می‌گیرد، از آنجا ناشی می‌شود که هستی در قالب محدود دنیا و طبیعت، محصور فرض شود، اما هستی به دنیا و طبیعتْ محدود و محصور نمی‌شود؛ دنیا «روز اول» است، روز اول «روز آخر» به دنبال خود دارد؛ دنیا «رفتن» است و آخرت «رسیدن». علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: اَلدُّنْیا دارُ مَجازٍ وَ الْآخِرَةُ دارُ قَرارٍ[1] دنیا خانهٔ عبور و آخرت خانهٔ اقامت است. آخرت است که به دنیا معنی می‌دهد، زیرا مقصد است که به حرکت و تکاپو معنی و مفهوم می‌دهد.

اگر جهان آخرت که جهان جاودانگی است نبود، جهانْ مقصد نهایی نداشت که واقعاً مقصد باشد نه «مرحله» و «منزل»، گردش روزگار چیزی از نوع سرگشتگی بود و به اصطلاح قرآن

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۰۱.

خلقت و آفرینش، «عبث» و «باطل» و «لعب» بود. اما پیامبران آمده‌اند که جلو این اشتباه اساسی را بگیرند و ما را به حـقیقتی آگاه سازند که ندانستن آن سراسر هستی را در نظر مـا پـوچ و بی‌معنی می‌کند و اندیشهٔ «پوچی» را در مغز ما رسوخ می‌دهد. با رسوخ اندیشهٔ پوچی، و به عبارت دیگر با پوچ‌پنداری، خود ما به صورت موجودی پوچ و بی‌معنی و بی‌هدف درمی‌آییم. یکی از آثار ایمان و اعتقاد به عالم آخـرت ایـن است کـه مـا را از پوچ‌پنداری و پوچ بودن نجات می‌بخشد و بـه مـا و انـدیشه و هستی ما معنی می‌دهد.

فهـرست آيات قـرآن كريـم

□

فهرست احادیث

□

فهرست اشعار فارسی

مصرع اوّل اشعار	نام سراینده	تعداد ابیات	صفحه
این بهار نو ز بعد برگریز	مولوی	۵	۵۳
فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر	مولوی	۲	۵۴

□

فهرست اسامی اشخاص

□

فهرست اسامی
کتب، مقالات، نشریات

□